۹۷. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۳/۰۲)

۹۷. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۳/۰۲) سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - دوشنبه، ۰۲ خرداد ماه ۱۴۰۱ موضوع : پاسخ به برخی سؤالات پیرامون رؤیت هلال با چشم مسلّح

- پیش‌گفتار(چکیده)
- بررسی حکم شخصی و نوعی
- تامّلی در رؤیت هلال با تلسکوپ
- لزوم حقوقی در مباحثات علمی
- طرح بحث جلسه بعد

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
پاسخ به برخی سؤالات پیرامون رؤیت هلال با چشم مسلّح

موضوعات فرعی:
حکم شخصی و حکم نوعی
صدق عرفی رؤیت با چشم مسلح
حق‌جویی در مباحث علمی

بررسی حکم شخصی و نوعی

شاگرد: نسبت به بحث دیروز تقریب جدیدی به ذهنم رسید. سؤال شما این بود که اگر ابتعاد خاص معیار باشد، در هر ماه مختلف ممکن است متفاوت باشد. امتیازی که قائلین به این قول داشتند این بود که ما می‌توانیم می‌قاتیت را حفظ کنیم اما مبانی مقابل که چشم مسلح است نمی‌تواند می‌قاتیت را حفظ کند. اگر با این تلقی جلو بیاییم شاید بتوان این تقریب را ارائه داد که آن‌ها می‌گویند ما از ابتعاد خاص یک چیزی می‌خواهیم که برای ما می‌قاتیت را حفظ کند. آن ابتعادی هم می‌قاتیت را حفظ می‌کند که فاصله ماه از خورشید به‌گونه‌ای باشد که همه مردم آن را ببینند. این ابتعادی است که می‌قاتیت را حفظ می‌کند.

استاد: همه ببینند ولو با تلسکوپ باشد؟

شاگرد: نه، فعلاً مبانی آن‌ها را می‌گویم. در ادامه می‌گویند اقتضاء دلیل ما این است که آن ابتعاد خاص، واحد نباشد. یعنی ذات دلیل این اقتضاء را دارد. چون وقتی به‌دنبال ابتعادی هستیم که می‌قاتیت را برای ما حفظ کند، باید با چشم غیر مسلح هلال دیده شود. ولو این ابتعاد در یک مکان ممکن است کمتر یا بیشتر باشد. به خلاف حد ترخص، در حد ترخص چیزی که ما از ابتعاد می‌خواهیم این است که مثلا حومه شهر را تعیین کند. اما در اینجا ذات دلیل اقتضاء دارد. یعنی درواقع تعدد فاصله شمس و قمر امتیاز این قول هست، نه این‌که نقطه ضعف آن باشد.

استاد: به فرمایش شما می‌رسیم. در صفحه چهاردهم من عبارت را محضر شما خواندم. به سطر آخر رسیدیم. در آن جا وارد مثال زوال می‌شوند. قبل از این‌که وارد مثال زوال شویم یک معنای دیگری را آقا برای نوعیت فرموده بودند. چون یکی از تفصیلاتی که در اینجا هست و سبب عدول ایشان از فتوای سابقشان شده بود، تقسیم حکم به شخصی و نوعی بود. لذا با این‌که پذیرفتند که در حکم شخصی رؤیت با تلسکوپ، صادق است و رؤیت اجنبیه حرام است، اما در حکم نوعی و عمومی این‌گونه نیست، چون راه‌هایی است که برای همه قرار داده شده و همه باید ببینند. دهاتی ببیند و شهری هم ببیند. نمی‌شود تنها برای بعضی از مردم باشد. در ادامه هم مثال «لایؤکل لحمه» را در بحثشان ادامه دادند.

در صفحه چهاردهم خواندیم که «لیس بفارق». در آن جا مثال زده شد: «فما نقول إذا فرضنا ورد خطابٌ للناس: «إذا نظر بعضكم إلى الأجنبية فاستغفروا جميعا»، فهل ثبوت حكم الرؤية هنا شخصيٌّ أم نوعي؟[1]»؛ یعنی در این مثال ما می‌خواستیم حکم را عمومی کنیم. این یک جور عمومی کردن بود که آقایان فرمودند عمومی کردن این نیست. تعبیری که آقا برای نوعی داشتند برای من تفاوتش با حکم وضعی روشن نیست. ما از حکم وضعی یک درکی داشتیم. این نوع دوم نوعی بود.

نوع سومی هم شما با تنظیر به عام افرادی، عام استغراقی، عام مجموعی داشتید که مکلف را به این صورت تقسیم‌بندی کردید. مکلف گاهی یک فرد است، گاهی جدا جدا هستند و گاهی امت هستند و نوع مردم هستند. این هم مطلبی است که در آن صفحه به‌صورت مکتوب یادداشت کردند.

5:08

اولاً در تقسیم‌بندی عام افرادی مطالبی هست که باید روی بعضی از قسمت‌های آن بحث کنیم. ذهن من در توضیح استغراقی موافقت نمی‌کند. همچنین در عام بدلی. در عام بدلی، فردیت میزان نیست؛ اعتق رقبة. بلکه در عام بدلی باید به گونه دیگری مشی کنیم. اگر امت مکلف باشند، در آن جا هم باز واجب کفایی منظور است یا به نحوی دیگری است؟ در اینجا هم سؤالاتی در

ذهنم مطرح است. آن چیزی که در ذهن من می‌آید این است که اینکه شما بخواهید شخصی و عمومی بکنید، آن هم شخصی و عمومی که در نظام متعلق حکم جاگذاری کنید، چیزی نیست الا تفاوت دو نوع متعلق حکم. حکمی دارید در مقام تشریع؛ متعلق‌های الحکم، نه حکم تکلیفی. الحکم التشریعی دو سنخ متعلق دارد. اگر متعلق حکم تشریعی به‌گونه‌ای است که باید آن را ایجاد کنید، حکم تکلیفی و شخصی می‌شود. اگر متعلق حکم خودش وجود دارد، شیء خارجی را خدا ایجاد کرده، نه اینکه من مکلف بعد از تشریع باید آن را ایجاد کنم، ولی متعلق حکم است، اگر به این صورت است که ما اسم آن را حکم وضعی می‌گذاریم. اینجا شما می‌گویید که نوعی است. خب نوعی بودن از آثار آن است. نه اینکه ریخت حکم، ریخت عموم است. اصلاً عمومی بودن از لوازم آن است. پس برای همه است. شما وقتی می‌گویید کلب نجس است، حکم وضعی نجاست برای چیست؟ برای چیزی است که خدا آفریده است. خداوند کلب را آفریده و حکم وضعی نجاست را برای آن قرار می‌دهد. می‌گویید نوعی است، یعنی چه؟ یعنی کلب اختصاصی به کسی ندارد. این حکم وضعی برای همه است. اینجا نمی‌توانیم بگوییم حکم نوعی است، بلکه حکم وضعی است و از آثار حکم وضعی، نوع بودن است.

چون متعلق حکم وضعی را من مکلف نباید ایجاد کنم. خدا آن را ایجاد کرده و برای آن حکم هم قرار داده است.

شاگرد: صوم رمضان هم نوعی محسوب می‌شود، آن به چه صورت است؟

استاد: شما باید صوم را ایجاد کنید. وجوب، حکم است. متعلق آن صوم است. اما حکم به دخول شهر وضعی است –همانطور که شما توضیح دادید- دخول شهر به‌عنوان حکم شرعی حکم تکلیفی نیست. حکم وضعی شارع است. یعنی حرکتی برای قمر هست که خدای متعال حکم وضعی برای آن قرار داده و گفته که این مقدار از سیر شهر است. خب این «شهر» چرا نوعی است؟ چون آن چیز را خدا ایجاد کرده و من نباید آن را ایجاد کنم.

شاگرد۲: رؤیت آنکه عمومی است. عرض ما این بود تصوری که در ذهن انسان است مانند عام مجموعی، بدلی و استغراقی نیست. بلکه یک تصوری است که حکم به این صورت می‌شود. یعنی وقتی ما به مجموعه حکم می‌دهیم، عام مجموعی می‌شود. بعد باید همه افراد آن امتثال شود. از طرف دیگر باید ما عین همین تصمیم را در مکلف بیاوریم. مثلاً می‌گوییم اگر این کلاس مدرسه را تمیزی کنند آن‌ها را ردو می‌بریم. تمام افراد این کلاس باید تمیزی کنند تا ردو بروند. این مکلف مجموعی است.

استاد: من جز واجب کفائی چیزی تصور نکردم.

شاگرد۲: واجب کفائی به‌صورت بدلی است.

استاد: نه، مثلاً می‌گوییم فلان شغل در اجتماع واجب کفائی است. حتی اگر کسانی اقدام نکردند حاکم شرع سیصد نفر را می‌گذارد تا این شغل را داشته باشند تا نظام شهر مختل نشود. واجب کفائی این نیست که حتماً یک نفر جواب سلام بدهد، کفائی این است که «من به الکفایه» وجود داشته باشد. یعنی مقصود از وجوب محقق شود.

> 10:34

شاگرد۲: مثلاً می‌گوییم ده نفر باید این کار را بکنند. آن ده نفر علی البدل هستند. ما به مجموعه حکم می‌دهیم و می‌گوییم کل این کلاس باید مدرسه را تمیزی کنند تا آن‌ها را ردو ببریم. باید تمام آن‌ها در این کار مشارکت کنند.

استاد: اگر هر کدام نکردند ولی کار همه محقق شده، معصیت کار هستند؟ این استغراقی می‌شود.

شاگرد۲: استغراقی نیست، بلکه نتیجه برای کل محقق می‌شود. اگر کل آن‌ها آنجام ندهند نتیجه برای کل مرتفع است.

شاگرد: یعنی واجب روی مجموع بما هو مجموع آمده است.

استاد: نه، ایشان می‌گویند ولی بعضی از آن‌ها نباشد. یعنی معظم امت را می‌گویند. نه تک‌تک. کسی که اعمی است و اصلاً شانیت دیدن را ندارد... .

شاگرد: این تصور امکان دارد که مکلف مجموع بما هو مجموع باشد؟

استاد: بله، مشکلی ندارد. مثلاً می‌گوییم مجموع کلاس باید بیایید و زیر این درخت را بگیرید و آن را بلند کنید. به این عام مجموعی می‌گوییم. مانند تعاضد. دو دست شما حتماً باید

با هم بیایی تا این سنگ را بلند کنید. یکی باشد نمی‌شود، دست دیگر هم باشد نمی‌شود، بلکه مجموع بما هو مجموع باید بیایند و انجام دهند. اعضای کلاس سی نفر هستند، همه باید بیایند، اگر بیست و نه نفر باشند اصلاً سنگ بلند نمی‌شود. سی نفر باید بیایید تا این تنه درخت را بگیری و بلندش کنید. این درست است و مکلف مجموعی است.

شاگرد۲: وقتی مکلف مجموعی شد صدقش به این نباشد که همه آن‌ها بالفعل باشند، صدق دیگرش به این صورت است که ... .

استاد: این تناقض شد. اگر مجموع بما هو مجموع مکلف هستند بگویی که دوباره مجموع مکلف نیستند؟!

شاگرد۲: همین که شأنیت برای آن مجموع باشد... .

استاد: شأنیت به چه معنا است؟ مجموع، لازم است. اگر بیست و نه نفر شدند کار انجام می‌شود یا نمی‌شود؟ ما نباید در کلاس فقه، ارتکازیات ذهن خودمان را به هم بزنیم. وقتی شارع می‌فرمایند اگر دو نفر شهادت دادند که ماه را دیدیم، یعنی امت همه مکلف هستند که رؤیت بکنند؟

شاگرد: رؤیت آن دو نفر به امت نسبت داده می‌شود.

استاد: با امت چه کار دارد؟! می‌گویند وقتی ماه حلول کرد روزه بگیرید. اگر همه زمین کافر باشند اهلال هلال صورت نمی‌گرفت؟! ماه مبارکی نداریم؟! الکفار مکلفون بالفروع کما هم مکلفون بالاصول. یعنی اگر همه کافر بودند اصلاً امت اسلامی نبود.

شاگرد: امت اسلامی نه، ناس و مردم مکلف هستند.

استاد: بسیار خب، در آن‌ها اعمی هست یا نیست؟ پس شما چه چیزی را موضوع می‌دانید؟ مجموع؟ خب یکی از آن‌ها نیست. شأنیت ندارد. اصلاً نمی‌تواند مکلف بشود. پس مجموع مکلف نیستند، اصلاً نمی‌تواند ببیند. اساساً وقتی می‌گویی ببینید خیلی واضح است که ما عاشق دیدن آن‌ها نیستیم. اصلاً منظور گوینده کاملاً معلوم است. چه چیزی را ببین؟ هلال را. پس منظور من هلال است، نه دیدن شما. و لذا وقتی سی روز شد تمام است؛ رُئِیَ لم یُرَ. سی روز شد. می‌گویی نه، من می‌خواهم امت ببینند! امت کجا ببینند؟! در همین یک روز؟! دو موضوع شد؟! روز قبل از سی روز، رؤیت است و... .

حال باز هم روی فرمایش شما تأمل می‌کنیم. عام بدلی هم به این صورت نیست. قوام عام بدلی اصلاً به فردیت نیست. هر کدام از این‌ها ضوابط دقیقه‌ای در تعریف دارد. قوامش به این است که غرض شما با یک فرد می‌آید یا نمی‌آید. عام بدلی این است که غرض مولی... .

شاگرد: عام بدلی را بدون غرض نمی‌توانیم تصور کنیم؟

استاد: شما در تکوینیات یک عام بدلی بگویید. در تکوینیات بگویید که غرض نیست. یک قضیه اخباریه بگویید که عام بدلی باشد. غرض که می‌گوییم یعنی قضیه تشریعیه است. ما غرض داریم. انشاء حکم کرده‌ایم و می‌خواهیم به غرض برسیم. عام بدلی محقق می‌شود. حال در یک قضیه توصیفیه و اخباریه، می‌خواهید از تکوین خبر بدهید. می‌گویید تصور دارد، خب یک عام بدلی بگویید.

شاگرد: جاء احد من افراد الصف.

استاد: اینکه بدلی نیست. خود زید آمده است. نمی‌توانید آن را عوض کنید. بدلی مانند عتق رقبةً است. شما می‌توانید زید را آزاد کنید یا بدل او عمرو را آزاد کنید. بدلی که این نیست. عتق رقبةً یعنی عتق ای‌ّرقبة؛ هر کدام که دلت خواست.

شاگرد: مکلف نمی‌تواند «ای‌ّ» باشد؟ بر یکی از افراد این کلاس تکلیف کنند.

> 16:56

استاد: تشریع است. می‌خواهیم یکی علی البدل این کار را انجام دهد تا غرض ما بیاید. اگر یکی از شما این کار را انجام بدهید برای ما کافی است. اما همین جور شما مکلفی را توصیف کنید و بگویید مکلفی که چنین وصفی دارد اما علی البدل، ما علی البدل نداریم. این‌ها یا دارند یا ندارند. وقتی متن شما را خواندم خیلی مباحثه طوالنی می‌خواهد. اندازه‌ای که ذهن قاصر من طلبه هست، به‌عنوان همه‌مباحثه عرض می‌کنم، باید جلساتی را بحث کنیم که بالدّقّه عام بدلی، استغراقی را توضیح دهیم. شیوعی و استغراقی فی الجمله تفاوت دارند. ما اطلاق شیوعی داریم

و عام افرادی و استغراقی داریم. اینها با هم تفاوت می‌کنند. عام مجموعی هم همچنین است. هر کدام از اینها در کجا محقق می‌شوند؟ بدل در ناحیه متعلق المتعلق است؟ ای در ناحیه مکلف است؟ هر کدام از اینها با هم منافاتی ندارد. اعتق رقبهً عام بدلی در ناحیه متعلق المتعلق است. اما «فلی‌فعل ای رجل منکم»؛ یکی از آنها خوب است؛ این عام بدلی در ناحیه مکلف است. اینها تصور دارد اما اینکه ام شخصی و نوعی را تقسیم کنیم، عرض من است. در رؤیت هم ما رؤیت مجموعی نداریم. ای مجموع هستند که باید رؤیت مجموع محقق شود. اگر نیایند نمی‌شود. اگر شما می‌خواهید بگویید که نوع مردم ببینند آن بحث دیگری می‌شود و روی این تقسیم‌بندی شما نمی‌آید.

۲درگاش: رؤیت متعارف... .

---

[1] http://mabahes.bahjat.ir/10932/

تامل در رؤیت هلال با تلسکوپ

استاد: ببینید شخصی با تلسکوپ اجنبیه را میبیند. دیدن اجنبیه با تلکسوپ متعارف است یا غیر متعارف؟
شاگرد۲: اگر صرف تکوین ملاک باشد، معنایش این است که صرف ولادت هلال کافی است. یعنی دیدن و تلسکوپ را کنار بگذارید. یعنی باالدقه میتوانیم حساب کنیم.
استاد: نه، نمیشود حساب کرد. من عبارت را خواندم، گفتند که مستحیل است که حساب شود.
شاگرد: زمان ولادت هلال تا زمان دیدن آن سیزده ساعت تفاوت دارد.
استاد: منظور شما از ولادت چیست؟ عبور از مقارنه منظورتان است؟ یا رؤیت پذیری؟
شاگرد: رؤیت پذیری نیست.
استاد: منظور شما خروج از مقارنه است. ماه نو –new moon- منظور شما است. آن محاسبه میشود و لحظه و ثانیهاش هم معلوم است.
شاگرد: یعنی صرف تکوین و صرف ولادت نیست. روی قضیه رؤیت میرود.
استاد: روی رؤیت نمیرود. ثالث دارد. ما یک لحظه مقارنه داریم؛ یهود و عدهای از اسماعیلیه گفته بودند که مقارنه، شروع ماه است. اما میگویند اجماع هست که آن اول شهر نیست و نزد عرف عام هم اینچنین است. خب چه زمانی است؟
شاگرد: این تکوین نشد.
استاد: تکوین است. ما یک رؤیتپذیری داریم که چشم متعارف ببیند. یک نقطه مقارنه داریم که مرکز شمس و مرکز زمین و قمر در یک سطحی قرار بگیرند. یکی هم بین این دو داریم که اهلال هلال است. یعنی به جایی میرسد که نور الیههای از زمین تکوینا بهسوی اهل زمین میآید؛ رُئی ام لم یر. امکانیت رؤیت ولو با تلسکوپ؛ این تکوینی است یا تشریعی؟
شاگرد: اگر ملاک را رؤیت بدانید، بحث است که چه زمانی رؤیت است.
استاد: خب چه جور رویتی است؟ الآن به سوالم برگردم. شما فرمودید رؤیت متعارف، الآن فرمایش حاج آقا را میآوریم. اجنبیه را با تلسکوپ میبینیم. من عرض کردم مثالی که حاج آقای زنجانی قبل از عدولشان فرمودند، از نظر علمی مسأله را یک گام جلو برده است. این را جلوتر عرض کرده بودم. این سؤال سؤال خیلی خوبی است؛ با تلسکوپ اجنبیه را میبینید، این رؤیت متعارف هست یا نیست؟

> 22:42

شاگرد: اطلاق حرمت شاملش میشود.
استاد: متعارف هست یا نیست؟ اول این را معلوم کنیم.
شاگرد: برای کسی که تلسکوپ دارد متعارف است و برای ما که نداریم متعارف نیست.
استاد: پس ماه برای آنهایی که تلسکوپ دارند متعارف است.
شاگرد: اینجا در مقام تشخیص موضوع نیستیم. حکم ثابت است. اما آن جا حکم ثابت نیست. بلکه روی حکم آن دعوا است که به چه صورت حکم ثابت میشود.
استاد: ما ابتدا تعارف را صاف بکنیم و بعد ببینیم که حکم آن ثابت هست یا نیست. دیدن اجنبیه با تلسکوپ، دیدنی متعارف است؟ یعنی «تعارف بین الناس»، هست یا نیست؟ شما میفرمایید هست. خب اگر متعارف است پس اگر آنو را ببیند متعارف نیست؟ آنو هم متعارف

است. آه‌و را ببینند متعارف است اما هلال را ببینند متعارف نیست؟ خب آن هم متعارف است. اگر متعارف است، آن جا هم متعارف است. رؤیت متعارف است. اگر متعارف نیست باید رمز آن را پیجویی کنیم که چرا با تلسکوپ دیدن اجنبیه هرچند متعارف نیست، ولی رؤیت عرفی است؟ همینی که شما فرمودید می‌توانند متعارف باشد، منظور نظر شریفتان عرفی بود. یعنی عرف می‌گوید دارد اجنبیه را می‌بینند. هرچند کثرت وجود میان مردم ندارد. تعارف یعنی کثرت وجود، آنکه کثرت وجود ندارد. نه اینکه یک نفر در خانه‌اش با تلسکوپ می‌بینند. لم یتعارف بین الناس ولکن اذا رأی بالتسلیح فهو رؤیة عرفیة. اطلاق دلیل رؤیت عرفی را می‌گیرد. می‌گویند شما اجنبیه را نبین، ولو با رؤیت غیر متعارف باشد. اصلاً تمسک به اطلاق یعنی همین. آن جایی که افراد متعارف وجود دارد که شما نیازی به اصالة الاطلاق ندارید. تمسک به اصالة الاطلاق کجا است؟ در جایی است که شک می‌کنید اذا تتمسک بکلام المولی. اینجا هم می‌گویید که در نتیجه رؤیت عرفی است. ولو متعارف نیست.

شاگرد۲: ما در اجنبیه تنقیح مناط کردیم و حرمت به این خاطر است که مناط حرمت را دارد.

استاد: مثال را عوض می‌کنیم. فرض می‌گیریم که مولی فرموده «لاتنظر الی هلال صفر»؛ به هلال صفر نگاه نکن. شما به ارتکازتان بگویید؛ الآن ماه صفر است و کسی با تلسکوپ هلال را می‌بیند، کار حرامی انجام می‌دهد ای نه؟ آن را با «لاتنظر الی الاجنبیة» مقایسه کنید.

شاگرد: انجام نمی‌دهد. چون رؤیت با تلسکوپ متعارف نیست.

استاد: وقتی یک حکمی می‌خواهد بالفعل شود شما ابتدا باید ملاک را بفهمید و بعد اطلاق جاری کنید؟ یا اول اطلاق کلام مولی را می‌گیرید ولو ملاکش هر چه باشد؟ یعنی شما باید بندگی اطلاق کلام مولی را بکنید؟ یا باید اول ببینید که ملاک کلام مولی چه چیزی بوده؟

شاگرد: اطلاق در اینجا بر عنوانی عرفیه حمل می‌شود. امری که غیر عرفی است را با تنقیح مناط به بحث عرفی می‌کشانیم. اگر در اینجا بخواهیم به غیر متعارف تسری بدهیم باید تنقیح مناط بکنیم.

استاد: شاید در ده جلسه بحث کردیم که متعارف میزان هست یا نیست. در کُر و ... بحث کردیم. آقای حکیم فرمودند اگر قرار باشد که اطلاقات کلام مولی را ناظر به متعارف بدانیم «لزم منه فقه جدید». یعنی ما چندین روز روی آن بحث کردیم. این جور نبود که وقتی ما ملاک را نمی‌دانیم ناظر به متعارف است. بلکه برعکس است. وقتی ملاک را نمی‌دانیم اتفاقا اطلاق کلام مولی است که حاکم است. چون ملاک را نمی‌دانیم.

> 27:53

شاگرد۲: از اول به ما گفتند که تعارف خارجی مانع از تمسک به اطلاق نیست.

استاد: بله، اگر تعارف میزان بود که ما در هیچ کجا اصالة الاطلاق نداریم.

شاگرد: قبلاً اشکال شد که اگر اطلاق بخواهد شامل شود باید مستعملٌ‌فیه در آن زمان محقق شود. یعنی در زمانی‌که خطاب صادر می‌شود یک فرد باشد. یعنی تلسکوپی هم باشد و آن ناظر به آن باشد. اطلاق به‌گونه‌ای نیست که وقتی با مصادیق جدید روبرو شویم بگوییم شاملش هست.

استاد: بسیار خب، وقتی کسی در هلال نگاه می‌کند، عرفا به رفیقش می‌گوید که بیا در تلسکوپ چه چیزی را ببین؟ بیا فرش و پتو و قفسه کتاب ببین؟ خود شما می‌گویید رؤیت چه چیزی با تلسکوپ مجزی است؟ می‌گویید «هل رؤیة الهلال بالتلسکوب». یعنی وقتی شما با تلسکوپ دیدی هلال را نمی‌بینید؟! ما چه می‌دانیم هلال هست یا نیست!

شاگرد: ما به دیدن کار داریم. یعنی آیا این همان دیدن است؟

استاد: یعنی او در تلسکوپ چیزی را نمی‌بیند؟

شاگرد: دیدن دو نوع است.

استاد: مثالی که حاج آقای بهجت می‌فرمودند عینک است.

شاگرد: دیروز بحث کردیم.

استاد: بحثی که کردیم تنها انس بود. زمانی‌که هنوز عینک کشف نشده بود، عرف عام بود. یکی-دو عینک می‌آوردند و آن را به‌خوبی می‌بینند. مثل کسانی که عمل آب مروارید می‌کنند و می‌گویند اصلاً دنیا عوض شده. آن‌ها برای خودشان متعارفی دارند، و وقتی عمل می‌کنند می‌بینند

که چیز دیگری شد. در آن زمانی‌که عینک نبود، یک دفعه اولین عینک را روی چشمش می‌گذارد. شما همین ایراد را به او می‌گیری و می‌گویی فایده ندارد. این به این خاطر است که مأنوس شما نیست.

شاگرد۲: به این بیان ممکن است چند سال دیگر دیدن با نرم‌افزار هم متعارف شود.

استاد: ببینید آن چیزی که ما مکرر به دنبالش بودیم این بود که اگر ما در انشاء حکم شرعی موضوع را پیدا نکنیم همینطور است؛ علی العمیی دور میزنیم. وقتی فهمیدیم که موضوع چیست، متوجه می‌شویم که اینها طرق احراز موضوع است. وقتی پیامبر خدا می‌فرمایند «**اذا اهلّ الهلال غلّت مردة الشیاطین**»، منظور از «اهلّ‌الهلال» چیست؟ یعنی امت ببینند؟! خدا صبر می‌کند که امت ببینند؟! ای این یک چیزی است که عرف می‌فهمد؟ خود خداوند یک دستگاهی دارد که حضرت از آن اخبار می‌کنند؛ اخبار می‌کنند از اینکه ماه مبارک آمد؛ ولو همه مردم کافر باشند. «**إنّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ**[1]». اگر این موضوع را فهمیدید به رؤیت کاری ندارید. و لذا است که بعد از سی روز ماه ثابت می‌شود. سی روز به چه معنا است؟ یعنی ما با رؤیت کاری نداریم. سی روز که گذاشت هلال، هلال است. شما ببینید یا نبینید. چون می‌دانیم که اهلال هلال شده است.

شاگرد: رؤیت در دلیل اخذ شده است.

استاد: آن در صفحه بعد است. ما کلمات حاج آقا را توضیح می‌دهیم. حاج آقا می‌فرمایند این صوم چیزی جز استصحاب نیست. همانی است که مرحوم شیخ در رسائل وقتی مکاتبه قاسانی را آوردند فرمودند انصاف این است که ادلّه‌دلیل بر استصحاب همین مکاتبه است. حال اشکال شده که در صفحه بعد می‌رسیم. رؤیت در دلیل اخذ نشده است. بلکه رؤیت در مانحن فیه دلیل استصحاب است. لذا دنبال آن حضرت فوری می‌فرمایند: «**لا تَصُمْ إلّا أَنْ تَرَاهُ فإنْ شَهِدَ أَهْلُ بَلَدٍ آخَرَ فاقْضِهِ**[2]». ای «لیس بالتظنی» که بعداً می‌رسیم. لذا است که می‌فرمایند «و ان مضی ثلاثون» ثابت می‌شود. خب اگر رؤیت اخذ شده چرا مضی ثلاثون کافی است؟!

شاگرد: یعنی وقتی سی روز شد دیگر نیاز به رؤیت نیست.

استاد: پس رؤیت کنار رفت و علم میزان شد. علم به چه چیزی؟

شاگرد: قبل از سی روز رؤیت میزان است.

استاد: یعنی ما دو موضوع داریم؟ دو شهر داریم؟ کما اینکه در کلمات بود شهر نوعی؟!

شاگرد: شارع به این صورت اخذ کرده: رؤیتی که به این صورت باشد.

استاد: اگر ما مطمئن شویم شارع به این صورت اخذ کرده، مشکلی نداریم. صحبت سر این است که گاهی در کلاس فقه یک چیزی روی کلام مولی می‌گذاریم و می‌گوییم رؤیت، اخذ شده و حال اینکه مرحوم آقای خوئی در جواب اول، پنج دلیل را ذکر می‌کنند؛ من همیشه می‌گویم مانند چیزی است که روغن قاقاله از آن می‌ریزد. پنج دلیل می‌آورند که خیلی واضح است که رؤیت، طریقیت دارد. همان جا را نگاه کنید، می‌گویند که رؤیت، طریقیت دارد. آن چه که میزان است، اهلال هلال است. حضرت فرمودند «اذا اهلّ‌الهلال غلّت مردة الشیاطین»، ارتکاز عرف از این جمله، قیدیت رؤیت است؟

> **33:50**

شاگرد: اگر ادله دیگر بود بله، اما صرف این روایت نه.

استاد: تکوینی است. ای همانی که سید بن طاووس فرمود... .

شاگرد۲: این اهلّ‌الهلال در شرائط جوی فرق می‌کند؟

استاد: نه.

شاگرد۲: شرائط جوی در رؤیت با تلسکوپ هم مؤثر است. یعنی باوجدان می‌دانیم که دو موضوع است.

شاگرد: در «إذا صحّ هلال شهر رجب فعُدّ تسعةً و خمسین یوماً و صُم یوم السّتّین» چه می‌گویید؟

استاد: بله، من در این صفحه خیلی یادداشت دارم. مواردیکه بیش از بیست مورد است. تعبیراتی که اهلال هلال است. اهلال هلال، رؤیت‌پذیری او است. آن هم به چند طریقی که غایت به وجوب صوم یا سائر احکام است.

شاگرد: شما تلسکوپ و عینک را یکی حساب کردید؟

استاد: در تلسکوپ انکساری دقیقاً نور ماه به چشم شما می‌آید. هیچ کاری نمی‌کند. مانند عینک است. عینک، انکساری است؛ حالا عینک محدب یا مقعر؛ نوری که می‌آید نمی‌تواند در پرده شبکیه شما منظم شود، عینک آن را منکسر می‌کند. تلسکوپ هم آن را بزرگتر می‌کند.
شاگرد: چون مکلف ضعف بصر دارد، برای جبران ضعفش عینک می‌زند. اما در تلسکوپ اینطور نیست.
استاد: حاج آقا فرمودند نوع بشر نسبت به رؤیت تلسکوپی، ضعف بصر دارند. وقتی همه بشر تلسکوپی شدند؛ در هر پشت بامی یک تلسکوپ بگذارید. همه به پشت بام بروند و با چشم خودشان ببینند.
شاگرد: عینک صرفاً جبران ضعف بصر می‌کند. اما تلسکوپ این کار را نمی‌کند. بلکه تقویت بصر می‌کند.
استاد: تقویت می‌کند یعنی ویتامین وارد چشم می‌کند؟
شاگرد: عینک چه کار می‌کند؟ آن چیزی را که شما به‌صورت عادی می‌بینید بنده نمی‌توانم ببینم. وقتی عینک می‌زنم مانند شما می‌شوم. اما وقتی با تلسکوپ می‌بینید چه؟
استاد: الآن مثال عینک شما را عرض کنم. وقتی در هزار نفر و نوع بشر بروید و چشم آن‌ها را دقیق اندازه‌گیری بکنید، اندازه حدّت و دقت صفر را ندارند. یعنی مقداری ضعف بصر دارند. حالا اگر شما عینکی بسازید که وقتی هر کسی روی چشم بگذارد حدّت را پیدا می‌کند؛ یعنی ضعف کم در چشم نوع بشر را با عینک جبران کنید...
شاگرد۲: این بحث از متعارف خارج می‌شود.
استاد: یعنی شما منکر این می‌شوید؟!
شاگرد۲: اگر از متعارف خارج کنید و عینک بزنند، مانند تلسکوپ می‌شود. کل بشر با چشم عادی نمی‌بیند و حالا که عینک زده می‌بیند، این غیر متعارف است.
استاد: من مثال تلسکوپ را در آن جوه عرض کردم. در اینجا مثال دیگری را عرض می‌کنم. هر چشمی یک ضعفی دارد. الآن ایشان فرمودند که عینک ضعف را جبران می‌کند. من می‌خواهم بگویم یک عینکهایی بیابید که چشم نوع مردم را نسبت به چیزهایی که نمی‌دیدید تقویت کند.
شاگرد: نه اینکه مطلق ضعف را جبران کند. بلکه ضعفی را که نمی گذاشت به‌صورت متعارف ببیند جبران می‌کند. نه اینکه چشم متعارف ضعفهایی دارد که عینک آن‌ها را جبران کند. این مانند تلسکوپ می‌شود. شبیه آن عینکی می‌شود که غیر متعارف است. اما عینکهایی که الآن هست ضعفهایی را جبران می‌کند که بشر به‌صورت عادی می‌تواند ببیند.
استاد: مثالی که الآن داریم زوال است. این فرمایش شما در خیلی از جاها به درد می‌خورد. می‌گویند که زوال چه زمانی است؟ حضرت می‌فرمایند چوب بگذار، هر وقت سایه شروع به بلند شدن کرد، آن وقت زوال است. کدام چشم ببیند که سایه شروع به ازدیاد می‌کند؟ فرمودند چشم متعارف. حالا اگر ذره‌بینی گذاشتید و دائره هندیه گذاشتید، دقیقاً زوال را به دست می‌آورید، می‌گویید قبول ندارم، هنوز ظهر نشده؟!

> 38:55

شاگرد: بله
استاد: پس چرا این همه از فقها دائره هندیه را گفته‌اند؟ آن‌ها از دین خارج شده‌اند.
شاگرد: ما در بحث خارج هستیم.
استاد: اگر مباحثه است من برای شما عرض می‌کنم؛ وقتی شما به‌دلیل شرعی مراجعه می‌کنید موضوع کلام مولی ازدیاد ظل نیست. این کاشف از موضوع انشاء او است. آن چیزی که موضوع کلام مولی است زوال الشمس است. وقتی ازدیاد می‌شود می‌فهمید که زوال شده است. مولی که عاشق ازدیاد ظل نبوده.
شاگرد: ما از طریقهای دیگری می‌فهمیم.
استاد: وقتی می‌گوید اذا زالت الشمس و بعد می‌گوید اذا ازداد الظل، اگر شما زوال را سیر ازدیاد ظل کنید از نظر بحث فقهی اشتباه می‌کنید. یعنی خدای متعال موضوع حکم خودش را زوال قرار داده و امارهٔ و کاشف از آن را ازدیاد ظل قرار داده اما شما برعکس عمل می‌کنید. می‌گویید تا ازدیاد ظل نشود اصلاً زوال نیست.

شاگرد: ما می‌گوییم آن چیزی که منجر می‌شود این طریق محقق شود این است که با چشم عادی دیده شود.
استاد: خب وقتی ذره‌بین می‌گذاری و می‌بینی سایه یک میکرون بلند شده قطع داری که زوال شده.
شاگرد: به حسب اولی قیدش این است که گفته‌اند با چشم عادی دیده شود. یعنی دیدن در آن طریق اخذ شده است. نه اینکه در زوال اخذ شده باشد.
استاد: تناقض است. در طریق دیدن اخذ شده است، خب طریق طریق است؛ اگر طریق ادق پیدا کردی می‌گویی در طریق پایین رؤیت اخذ شده است؟! خب طریق طریق است، ما یک طریق ادق داریم و یک طریق دون ادق داریم. رؤیت متعارف در طریق دون ادق قوام تکوینی‌اش است. نه اینکه مولی در آن اخذ کرده است.
شاگرد: طریق تعبدی است.
استاد: پس موضوع دیگر موضوع نیست. من همین را می‌گویم. اگر طریق تعبدی است یعنی زوال از موضوعیت کنار می‌رود. من قسم می‌خورم که زوال شده چون ازدیاد ظل را با ذره‌بین دیده‌ام؛ ولی چون طریق تعبدی است می‌گویم که ظهر نشده است! همان احتیاطی است که صاحب جواهر کردند و ما آن را بحث کردیم. درحالی‌که این جور نیست. شما داری موضوع را از موضوعیت بیرون می‌بری. کلاس فقه برای چیست؟ برای این نیست که ادله را بر عکس ببینیم. به شارع چیزهایی را نسبت بدهیم که مقصود او نیست. به محض این که می‌گوید «مضی ثلاثین»، تا می‌گوید «ان شده اهل بلد آخر» یعنی در رؤیت موضوعیت اخذ نشده است.
شاگرد۲: در اینجا به همین صورت جواب می‌دهند که «فاقضه» شبهه موضوعیه است و ربطی به شبهه حکمیه ندارد.
استاد: بحث ما سر موضوع است.
شاگرد۲: یعنی می‌گویی تکلیف شما همانی است که انجام دادی.
استاد: در مراسلات چه فرمودند؟ گفتند حتی امام معصوم با علم‌شان بفهمند که شهر داخل شده، برای خودشان هم فایده ندارد. چون تکلیف مولی نیامده. خب نیامده بعد می‌فرمایند که قضا کن؟! قضا متفرع بر فعلیت حکم نیست؟!
آن چه که به ذهن من آمد –حال نوعی را هر جور معنا کنیم- میزان برای شخصیت این است که الآن متعلق حکم در حکم تکلیفی، ایجاد کار است. ایجاد را خواسته‌اند. به فرمایش ایشان این شخصی می‌شود. اما یک جا هست که متعلق حکم را خدا ایجاد کرده هست؛ خدای متعال برای تشریع دین خودش برای چیزی که آفریده یک حکم وضعی قرار داده. ایشان از این به حکم نوعی تعبیر می‌کنند.

---

[1] التوبه ۳۶

[2] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج4، ص: ۱۵۷

لزوم حق‌جویی در مباحثات علمی

44:55

باز هم روی فرمایشات شما فکر می‌کنیم. اصالً مبحثه برای این است که من به سهم خودم روی آن‌ها فکر کنم. کفران نعمت است اگر خداوند مطلب حقی را بر دهان هم‌بحث جاری کند، در اثر سهل‌انگاری ما این مطلب حق لوث شود. من این را کفران نعمت می‌دانم. لذا هر کسی هر چیزی می‌گوید باید روی آن تأمل شود که اگر وجه صحت دارد، آن را درک کنیم. در روزهای اول طلبگی ما بود که هم‌بحث ما این را گفت، من هم‌یشه یادم هست. می‌گفت حکیمی گفته وقتی بحث می‌کنید اولین لحظه‌ای که فهمیدید حق با طرف مقابل شما است –ولو دو ساعت روی حرف خودتان پافشاری کردید- اگر پافشاری کنید از صبغه عشق به واقع دارید فاصله می‌گیرید. مثال خوبی زد. گفت شما اسبی داشتید که بسیار زیبا و راهوار بود و عاشقش بودید. یک دفعه گم می‌شود و می‌بینید که اسب شما نیست. سراسیمه به این کوچه و آن کوچه و این بیابان و آن بیابان می‌روید. به کسی می‌رسید و می‌گوید که من اسب شما را پیدا کردم. وقتی به او می‌رسید به گوش او می‌زنید؟! می‌گویید ای فلان‌فلان شده من می‌خواستم خودم آن را پیدا کنم، چرا تو آن را پیدا کردی؟! این حرف را می‌گویید؟! نمی‌گویید. اگر شما اسب را دوست دارید وقتی دیدید که او پیدایش کرده دست او را می‌بوسید. می‌گویید احسنت.

این خیلی مثال خوبی است. در مناظرات علمی باید همین‌طور باشد. اول لحظه‌ای که فهمیدیم که دولبی باز شد و حرف درستی زد، باید بگوییم احسنت. این همان اسبی است که ما به‌دنبال آن هستیم. نه این‌که وقتی حرف درستی می‌زند من نگذارم حرفش را بزند و لوث بشود. این کفران نعمت است. اشراقی است که از عالم ملکوت می‌شود.

خدا رحمتشان کند؛ آن استاد با نوار و سیدی خیلی مخالف بودند. وقتی در درس می‌خواستند طلبه‌ها را از نوار و سی دی پره‌زی بدهند، با همان لحن خودشان می‌فرمودند: آقا جان حی با حی! گوی نوار مرده است! تعبیری حی می‌کردند. بعد می‌گفتند وقتی دو جان زنده روبه‌روی هم می‌نشینند و مباحثه می‌کنند یک اشارات و اشراقات و افاضاتی از عالم ملکوت می‌شود که بین آن شخص و آن نوار نمی‌شود. می‌گفتند اصالً حضور در جلسه و با هم بودن یک دستگاه دیگری به پا می‌کند. منظور این‌که وقتی چنین جلسه‌ای هست که اشراقاتی می‌شود و حی با حی است، باید قدرش دانسته شود. هر کجا دیدید که من از این تخلف می‌کنم فوری تذکر بدهید.

طرح بحث جلسه بعد

میخواهم برای شنبه مقدمه‌ای را عرض کنم. مرحوم آقای خوئی در منهاج یک جور بیان دارند و یک جور بیان هم قبل از آن در تنقیح دارند. وقتی مراسله اولی صورت می‌گیرد یک نحو کوتاه آمدنی دارند. یعنی به اطلاق کلام‌شان یک قیدی می‌زنند. دو چیز هست؛ یکی از آن‌ها فی الجمله در تنقیح بوده. من می‌خواستم امروز آن دو را عرض کنم. شما بعد مراجعه کنید.

وقتی در زوال می‌بینید همه علما دائره هندیه را مطرح کردند و نگفتند وقتی حضرت شاخص را ازدیاد الظل فرمودند دیگر ممنوع است که شما سراغ دائره هندیه بروید. اگر علما آن را فرمودند مرحوم آقای خوئی در اینجا دو تعبیر دارند. کنار هم به کار می‌برند و ما می‌خواهیم این‌ها را باالدّقه جا کنیم؛ رؤیت پذیری خارجی و مقارنه که بین آن اهلال هلال فی علم الله است. لحظه اهلال هلال فی علم الله، نه اینکه ما مکلف هستیم اهلال هلال را احراز کنیم. فی علم الله اهلّ‌الهلال ام لا؟ خدا الآن می‌گوید اهلال هلال شده ای نه؟

مرحوم آقای خوئی دو تعبیر دارند. این‌ها را جدا کنید. انشاءالله شنبه بحث می‌کنیم. یکی می‌فرمایند وقتی قمر در محاق است، خَرَج من المحاق. یکی می‌گویند «فاهلّ‌الهلال فصار قابلا للرویه». بالدقه از نظر بحث و ترتب آثار در اینکه اماره، اماره مضی ای حدوث است، با هم فرق می‌کنند. روی این‌ها تأمل کنید.

> 50:44

ما می‌گوییم «خَرَج القمر من تحت‌الشعاع»؛ بسیاری از تعبیرات مرحوم آقای خوئی «خروج القمر من تحت‌الشعاع» است. خیلی خوب است! یعنی تعبیر اول ایشان بحث ما را مانند زوال دقیق می‌کند. اما زوالی که پدیده‌ای لحظه‌ای است. زوال چیست؟ عبور است. عبور یک پدیده لحظه‌ای و آسمانی است. عبور مرکز شمس از دائره نصف النهار بلد. عبور در لحظه صورت می‌گیرد. لحظه وصول یک لحظه است و لحظه عبور هم یک لحظه است. ما در عبور چند لحظه نداریم. خروج هم همینطور است. خروج قمر از تحت‌الشعاع، خروج دو لحظه ندارد. خروج یک لحظه تکوینی سماوی است. خَرَج من تحت‌الشعاع. بعد اضافه می‌کنند. من می‌خواهم بین این‌ها تفاوت بگذارم.

شاگرد: در تعبیر ایشان در بحث زوال بلد بود. اما در قضیه هلال بحث بلد نیست.

استاد: حرف آقای خوئی همین است. وقتی آقای خوئی جواب ایشان را می‌دهند می‌فرمایند اساس حرف من این است که نصف النهار و زوال برای افق است. این طرف اتاق با طرف دیگرش دقیقاً دو نصف النهار دارد و باالدّقه دو زوال دارد. اما ظاهره سماویه است. لحظه خروج قمر از تحت‌الشعاع ربطی به آفاق ندارد. ایشان این را محور قرار می‌دهند.

والحمد لله رب العالمین